

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی - دانشگاه رضوی، مدرسه میرزا جعفر)

جلسه (۷)

۱۴۰۲/۰۵/۲۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»^۲

با عرض تسلیت شهادت حضرت زین العابدین حضرت سجاد علیه السلام که طبق بعضی از نقل ها ۲۵ محرم مثل امروزی شهادت ایشان بوده است به عرض می رسد که در ارتباط با استفاده از حدیثی که خواندیم از عنوان بصری، در بخش اول حدیث صحبت از این بود که خداوند متعال که یگانه است، شبیهی نظیری برای او نیست، در این مورد روایات بسیاری از عیون اخبار الرضا علیه السلام صحبت شد، که همین معنا به گونه های مختلف اعلام شده است به عنوان اینکه خدا را

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی علیه السلام من الأخبار فی التوحید

شبيه و نظيرى نىست «لاىبهبه شىء و لاىبهبه هو شىئا»^۳ و باز با تعبير بينونت و اينكه ذات مقدس حضرت حق با خلق هيچ گونه نسبتى ندارد «كنهبه تفرىق بينه و بين خلقه»^۴ «و مباينته اياهم»^۵ اينها صحبت شد، نظر ديگرى كه مطرح بود، اين بود كه بين خدا و خلق نسبت سنخيت است، عبارات متعددى قرائت شد دلى هاى سنخيت را مى گفتيم، در ارتباط با ادله سنخيت، نه سنخيت به معناى ارتباط، كه گفتيم آن قطعى است، سنخيت به معناى اشتراك در حقيقت، عباراتى قرائت شد از نهايه الحكمة و از درر كه يا نص در اين مسئله بود و يا نزديك به نص و استدلال براى سنخيت هم شده است، استدلال هاى متعدد.

ادله سنخيت

سه تا استدلال را گفتيم؛ يك استدلال از طريق اينكه بين علت و معلول بايد سنخيت باشد، و الا لصدر كل شىء من كل شىء، كه مبسوط گفته شد و اين قاعده اى است كه قاعده الواحد در ارتباط با همين قاعده است، كه قاعده الواحد هم حدودا صحبت شد و مناقشه در قاعده الواحد در بيانات خواجه نصيرالدين طوسى و متاخرين از فلاسفه آمده است كه از جمله عرض كرديم مرحم استاد علامه مصباح يزدى، ايشان هم تعليقه اى كه بر نهايه دارند حدودا در صفحه

۳- الكافى (ط - الإسلامية): ج ۱/ص ۱۰۶ باب النهى عن الجسم و الصورة

۴- التوحيد (للصدوق): ص ۳۶ باب ۲ باب التوحيد و نفى التشبيه

۵- همان.

چهارصد و خورده ای هست به تفصیل این قاعده الواحد را رد کردند و پاسخ دادند و استدلال دوم و سوم را هم گفتیم.

اما استدلال چهارم بر سنخیت، گفته می شود که عالم و کائنات و خلایق موجودات همه عاریت و علامت و نشانه حضرت حق اند، نشانه شیء نمی شود که با آن شیء تباین داشته باشد، بلکه بایستی نشانه شیء سنخیت داشته باشد با آن شیء و چون عالم آیات اوست پس بایستی سنخیت داشته باشد با ذوالآیه ای که خداست، این دلیل چهارمی است که گفتند، که در یک مجموعه ای که یک وقتی تنظیم کرده بودم به این صورت بیانی که در این مورد شده از منظومه یادآوری شده که در این بحث به منظومه که مراجعه کنید این بیان را می بینید، دلیل چهارم برای سنخیت این است که «و الرابع أن کلام الموجودات الأفاقية و الأنفسیه»^۶ تمام موجودات از عقل گرفته تا نفس و تا بقیه موجودات این عالم «آیه الجلیل» اینها هم آیت خداوند «جل جلاله و علامته» و بعد چند جمله ای می-فرمایند «و علامة الشيء لا تباینه من جميع الوجوه بل یکون کالشيء من الشيء». اینجا نم و یم نمی گویند، فیء و شیء می گویند، مقصود این است که تلازم دارد همچنان که فیء یعنی ظل با شیء تلازم دارد کائنات هم همین طور «و هل یکون الظلمة آیه النور و الظل آیه الحرور» نمی شود که ظلمت آیه نور باشد، نمی شود که ظل آیه حرور باشد، چه اینکه اینها با هم تلازمی ندارد «فلو لم یکن الوجود» جمله شاهد مسئله این است «فلو لم یکن الوجود مشترکا بین الموجودات» اگر

۶- شرح المنظومه (تعلیقات حسن زاده): ج ۲/ص ۸۲ غرر فی اشتراک الوجود

وجود مشترک نباشد بین موجودات که خدا و خلق همه موجود اند به همه گفته می شود موجود «لما کانت آیاته» نمی شود که آیاتش باشند، وقتی می شود آیات او باشند که اشتراکی در کار باشد.

جواب هم مشخص است که خیر، آنچه که آیه چیزی است گاهی فقط مثبت این است که یک علتی هست، اما آن علت حقیقتش چیست خیر، حقیقتش را بیان نمی کند، اثبات می کند که علتی دارد، اگر چنانچه معلولی هست لازمه اش این نیست که این معلول علت را از نظر اشتراک در حقیقت هم دلالت کند، بله اگر علل طبیعی باشد چیزی علت و چیزی معلول لازمه اش این است که چون معلول متولد از این علت هست این است که سنخ آن علت باد، اما اگر چنانچه که خیر علت و معلول مسئله علل طبیعی نبود مثل خداوند و خلق، علت، علت طبیعی نیست بلکه مدعی این است که خداوند خالق لامن شیء است، ایجاد کرده و لذا او غنی مطلق و موجودات فقیر مطلق به اضافه اینکه شباهت و سنخیتی نیست بلکه باید تباین و بینونت باشد چون یکی غنی مطلق و دیگری فقیر مطلق، این هم دلیل چهارمی که گفته شده، حال در ارتباط با این مسئله مطالب دیگری انشاءالله روزهای بعد گفته می شود.

مرحوم علامه طباطبائی که عبارات شان را در نهایت خواندیم، سنخیت را بیان می کردند و تأکید بر سنخیت هم داشتند در تفسیر المیزان آنجا عبارتی دارند که این سنخیتی که می گوئیم به معنای اشتراک در حقیقت نیست، همین را گفتند، این باید یک وقتی باشد که من درست بحثش را بکنم که این چگونه است ولی

ما به همین بیشتر اخذ می‌کنیم، یعنی دوست داریم که آنچه که حق است اگر کسی در جایی گفته است ولو حرف دیگری که نادرست است در مورد دیگری، همان که حق است و درست است اخذ کنیم، حال ایشان در تفسیر میزان عبارت بسیار جالبی دارند گرچه این عبارت با عبارت قبل از همین عبارت در میزان سازگار نیست، گرچه با مبانی شان که اصالت وجود و وحدت وجود است نیز سازگار نیست، ولی این عبارت را فرمودند خیلی عبارت خوبی هم هست، در جلد ۱۳ میزان، این مطلب را آوردند در صفحه ۲۰۸، که این تفسیر میزان هم امتیازات بسیاری دارد و به حق این است که نسبت به بسیاری از تفاسیری که نوشته شده است از جهات بسیاری امتیاز دارد که یک وقتی از بنده خواستند این سی امین سال فوت ایشان که بود دانشگاه فردوسی که راجه به تفسیر صحبت شود من یک نیم ساعتی امتیازات تفسیر را گفتم، در انتخاب معنای لغت گفتم امتیاز دارند، در معنای آیات یک دقت‌های بیشتری دارند، چون با آیات دیگر بیش از دیگر تفاسیر آیات را درگیر می‌کنند، اشکالاتی که بر قوانین اسلام شده در ارتباط با مسئله ارث، مسئله قصاص و امثال این مسائل مسئله رقیقیت، اشکالات را به بهترین وجه گفتند و پاسخ‌ها را هم از نوع تفاسیری که من دیدم بهتر پاسخ دادند، یک امتیازات بسیاری در این تفسیر هست، در عین اینکه اصل تفسیر که تفسیر قرآن به قرآن است و در ذیل مسئله احکام و قصص و معاد نیاز به غیر ندارد تا آنجا که می‌گویند که «حتی [لا یحتاج] الی بیان النبی»^۷ این را اشکال داریم و

۷- میزان فی تفسیر القرآن: ج ۳/ص ۸۴ بحث آخر روائی فی المراد من تفسیر القرآن بالرأی

دارای مناقشه است، که خیر اصل مبنا که تفسیر قرآن به قرآن است و لایحتاج قرآن به غیر خودش، احتیاج ندارد، این مورد مناقشه است، خیر ادله عقلی و نقلی بر این داریم که قرآن و عترت تلازم دارد، اصل مبنای شان در تفسیر مورد ان قلت ما هست و مناقشه هست، ولی مطالب بسیار مهمه ای هم و امتیازات خاصی در این تفسیر هست.

حال در این مورد چنین فرمودند در صفحه ۲۰۸ جلد ۱۳ سوره مبارکه اسراء «فالأشياء بما هي مخلوقة له تعالى أفعاله، وهي تحاكي بوجودها و صفات وجودها وجوده»^۸ اشیاء حکایت می کنند از وجود خدا، «وجوده سبحانه و کرائم صفاته» و از صفات خدا اشیاء حکایت می کنند، دلالت می کنند «و هو المراد بمسانخة الفعل لفاعله» اینکه می گوئیم سنخیت هست یعنی دلالت می کنند بر وجود خدا و بر وجود صفاتی برای خدا «لا أن الفعل واجد لهوية الفاعل مماثل لحقيقة ذاته» نه اینکه مقصود این باشد که فعل خدا یعنی این کائنات مماثل با خداست و با حقیقت خداوند متعال تشابه دارد، مقصود این نیست، «لا أن الفعل واجد لهوية الفاعل مماثل لحقيقة ذاته فإن الضرورة تدفعه.» ضرورت یعنی به حکم ضرورت عقلی این مطلب دفع می شود، این عبارت، عبارت بسیار خوبی است به نظر بنده ولو این عبارت با مبانی شان سازگار نیست، چون وقتی مبنا این شد که اصالت با وجود است و وحدت وجود، هم اصالت با وجود هم وحدت برای وجود، لازمه وحدت وجود اشتراک در حقیقت است قطعا، و هم چنین با

۸- المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱۳/ص ۱۹۵ تعقیب البحث السابق من جهة القرآن

عباراتی که قبل از این عبارات بیان شده، این عبارتی که خواندم در این عنوان است که «تعقیب البحث السابق من جهة القرآن» آنوقت در بحث سابق اشتراک را گفتند و نقل کردند از مرحوم آخوند ملاصدرا مسئله اشتراک را «وقد بین ذلك صدر المتألهین بوجه أدق و أطف» بعد بیان کردند، هم با بیانات قبلی اگر مراجعه کنید مناسب نیست ندارد، هم با مبانی شان مناسب نیست ندارد، ولی بالاخره این عبارت روشنی که به عرض تان رسید گفتند، نفی سنخیت به معنای اینکه در حقیقت مماثل باشند، عبارت را یک بار دیگر عرض کنم «فالأشياء بما هي مخلوقة له تعالى أفعاله، و هي تحاكي بوجودها و صفات وجودها وجوده سبحانه و كرائم صفاته و هو المراد بمسائخة الفعل لفاعله» مقصود از سنخیت فعل و فاعل این است که اثبات وجود می کند نه اینکه در حقیقت شرکت داشته باشند «لا أن الفعل واجد لهوية الفاعل» نه اینکه این فعل با هویت فاعل اشتراک داشته باشد «لا أن الفعل واجد لهوية الفاعل مماثل لحقيقة ذاته» در ذات شرکت داشته باشند «فإن الضرورة تدفعه.» ضرورت عقل دفع می کند آن را. حال در این برنامه زمینه مفصلی برای ورود در این بحث نیست، من یک وقتی مفصل بررسی کردم که چه کار می شود کرد بالاخره چون عبارت خوبی است و مطلب روشن است در این جهت، یک کسی بخواهد اخذ به همین بکند، و بقیه را توجیه کند مشکل مهمش این است که با اصل مبانی سازگار نیست، اگر با اصل مبانی سازگار می بود مشکلی نداشت، ولی این مشکل هست، اما اگر کسی بخواهد به این اخذ کند خودش می داند، من خواندم که بدانیم که این عبارات و آنچه در این زمینه مواردی فرموده باشند

برخورد شده به آن؛ بنابراین چهار استدلال برای سنخیت عرض کردیم و پاسخ داده شد، یک استدلال نقلی هم عرض کنم انشاءالله تتمه بحث برای فردا می شود.

استدلال نقلی برای سنخیت

برای سنخیت از آیات قرآن و روایات هم مواردی را استدلال کردند برای اینکه اثبات سنخیت شود، از مواردی که از آیات استفاده شده، یکی این آیه شریفه است ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾^۹ در این آیه شریفه که در سوره مبارکه اسراء آیه ۸۴ است، هر کسی عمل می کند بر شاکیله خودش، یعنی بر آن صفت روحی خودش، افرادی که صفات خوبی در وجودشان هست، در روحش ان هست، عمل شان مناسب با آن صفات خوب است، آنهایی که خیر، صفات نادرستی در روح شان رسوخ کرده عمل شان مناسب با آن صفات نادرست است، ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ نتیجه این می شود که عمل با آن صفت روحی هم شکل است یعنی سنخیت دارد، پس این آیه مثبت این است که بین فعل و مشاء فعل و عامل فعل سنخیت است ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ استدلال به صورتی است که عرض کردم.

در این نوشته ای که من جمع کردم در جواب اینجور گفتم که این آیه شریفه در مقام این است که از صفت خوب کار خوب و از صفت زشت کار زشت، نه اینکه بین آن کار و صفت هم یک سنخیتی باشد، مثلاً کسی که حسادت دارد از

۹- سوره اسراء: آیه ۸۴.

حسادتش کار زشت بروز می کند، کار خلاف بروز می کند، طرف را اذیت می کند مثلاً، بد و بیراه به طرف می گوید، نه اینکه این بد و بیراه گفتن این اذیت کردن سنخ حسادت است، خیر با حسادت سنخیت ندارد، مقصود این آیه مشخص است که یعنی از صفات نیک و ملکات نیک بروز می کند صفات اعمال خوب و از صفات و ملکات سیئه بروز می کند اعمال سیئه نه اینکه آن اعمال با آن صفات سنخ هم باشند، سنخیت را نمی رساند بلکه می رساند به اینکه اینچنین است که کار خوب با صفت خوب مناسب است و بالعکس کار بد با صفات بد تلازم دارد، پس بنابراین این استدلال به آیه هم به مورد نیست.

خوب حالا این یک ربع باقی مانده را اختصاص می دهیم به سؤالات عزیزان.

پرسش ها و پاسخ ها

پرسش: ضمن تقدیر از لطف شما و نکاتی که فرمودید هم صحبت های امروز هم هفته گذشته، از جمله روز چهارشنبه شما در باب اینکه بیابید سنخیت را مطرح کنید و نقض کنید و مبنای خودتان که بحث بینونت تام کامل است فرمودید و مثال زدید به بحث نور که فرمودید ما به الاشتراک و ما به التمايز چه هست، بر مبنای آن توضیحات فرمودید نمی تواند سنخیت بین واجب و ماسوای واجب باشد و حال آنکه توضیحی که روی خود آن مثال نور که مرحوم صدرا آورده بودند با توضیح خودتان جواب بیان شده بود به این صورت که شما فرمودید اگر هر دو حقیقت باشد همه ما در وجود این لامپ و نوری که از این لامپ ساطع است شکی نداریم این حقیقت است، حقیقت این نور انکشاف است، نور

خورشید هم که از پنجره می بینیم آن هم نور است، آیا کسی در این نور یا آن نور شک دارد که یکی از آنها توهم است؟ خیر هر دو حقیقت است هر دو هم در نوریت عنوان واحد دارند، ما یک مفهوم داریم و یک مصداق، نمی خواهیم بگوییم مصداق نور لامپ و مصداق نور خورشید یکی است، قطعاً این نیست، اینها به شدت و ضعف است، به این هم می گوئیم نور به آن هم می گوئیم نور، هر دو هم در اینکه واقعیت اند هر دو دو چیز اند، ما به الاشتراک این دو نوریت است یعنی انکشاف از واقع، خودشان هم واقع اند خودشان هم حقیقت اند، ما به التمايزشان چیست؟ اینکه می گوئیم این نورتر آن نورتر نیست، هر دو نور اند اما در شدت و ضعف، در مرتبه وجود هم الان شما مثال زدید گفتید از ملکات صفات خوب فعل خوب بیرون می آید، از منبع نور چیزی جز نور بیرون نمی آید، از واجب متعال چیزی جز وجود بیرون نمی آید ما هم وجودیم او هم وجود است منتهی اختلاف در مصداق است، نه در مفهوم، چون اگر در مفهوم باشد ما نمی توانیم از چیزی که بینونت مطلق با ما دارد چون مبنای شما بزرگوار بینونت کامل است، اگر بینونت کامل باشد ما تا نتوانیم تصور کنیم نمی توانیم قضاوت کنیم، در منطق خواندیم تصور فرع بر تصدیق است، یعنی اول باید صورت آن بیاید فهم بیاید حاصل بشود بعد قضاوت کنیم، اگر مبنای بینونت کامل را بپذیریم یعنی اصلاً ما درکی از آن نداریم، هیچ قضاوتی اثباتاً و نفیاً نمی توانیم بکنیم، چه دیگران درست بگویند چه دیگران نادرست بگویند، شما دارید تصدیق می کنید حالا تصدیق سلبی به نسبت دیدگاه بنده پس این لازمه اش

درکی است از آن واجب، حال مفهوما... پس اگر اختلاف بنده و شمای بزرگوار در سنخیت به مفهوم باشد که شما هیچ قضاوتی نمی توانید بکنید، اگر اختلاف بنده و شما در مصداق باشد که ما هم قبول داریم، اختلاف است بین وجود من که حقیقت است مثل نور، مثل نور لامپ که کسی در آن شک ندارد و وجود واجب، مثال از باب تقریب به ذهن است مثل وجود خورشید، هر دو حقیقت است اما او بالذات من بالغیر، اما در انکشاف یکی هستیم،

پاسخ استاد: بسیار خوب اتفاقا من در ذهنم بود که این مثال نور را توضیح دهم که کسی این اشتباه برایش پیش نیاید، بیان آقا این شد که در ارتباط با این مسئله سنخیت، مثال زده شد به نور، درجات نور متفاوت ولی نور حقیقتش حقیقت واحد، این مسئله روشنی است، در ارتباط با همین نور که ما برخورد داریم، نور خورشید، می بینیم درجاتش مختلف است و این درجات مختلفه ولی همه اش نور است، و به اضافه اینکه در مفهوم نور مشترک اند در حقیقت نوریه هم مشترک اند، راست است که مصادیق اختلاف درجه دارند نه اختلاف حقیقت، یعنی درجه ضعیف نور و درجه شدید نور، هر دو نور است اختلافی که در مصداق هست در درجه شان است، تأکید می شد در عبارات که در حقیقت مشترک اند، در مصداق از نظر درجه مختلف اند، ولی حقیقت یکی است، کما اینکه مفهوم هم که می گوئیم نور یکی است، پس همچنان که در نور این مسئله هست، که تشکیک است و حقیقت یکی است، مصادیق درجات شان مختلف است، یک کسی می گوید در وجود هم همین است در بحث وجود هم همین

است، بنابر این با همین مثال نوری که گفته شد مسئله مشکلی ندارد که یک حقیقت اما درجات مختلف به مانند نور که اینچنین است، وجود هم اینچنین است، وجود خدا و وجود کائنات نیز اینچنین است که یک حقیقت است ولی درجات مختلف است، در مصداق درجاتش مختلف است، این بیانی است که شما فرمودید.

این کلمه را دقت کنید خیلی روشن است و کوتاه در ارتباط با نور همین بیانی که گفتیم درست است یعنی در حقیقت نور مشترک اند، درجات مختلف است، در نور تالی فاسد ندارد، چرا نور ممکن الوجود است همه اش ممکن است هم درجه شدیدش ممکن است هم درجه ضعیف ضعیفش همه اش ممکن است، منتهی به تالی فاسد اجتماع نقیضین که گفتیم نمی شود، اما اگر چنانچه یک حقیقت باشد مثل وجود که یک درجه اش واجب است و غیر آن درجه بقیه ممکن است می گفتیم لازمه اش اجتماع نقیضین است، چون واجب است یعنی وجوب وجود دارد، واجب نیست ممکن است یعنی عدم وجوب وجود، و بین وجوب وجود و عدم وجوب وجود تناقض دارد بنابر این گفته می شود در جواب که مثالی که زده شده به این نور این مثال در ارتباط با خود نور بسیار درست است که می گوئیم نور حقیقتی است ذوالمراتب و التشکیک، مرتبه ضعیف دارد، مرتبه اضعف دارد مرتبه اقوی دارد تا برسد به خود مرکز نور که خورشید باشد ضعیف و شدید قطعا مصداق درجاتش مختلف و حقیقت هم حقیقت واحده، این نور ضعیف حقیقتا نور و نور خورشید و آنچه نزدیک به خورشید و درجات نزدیک

است آنها هم نور بالحقیقة مشکل ندارد و ذوالمراتب و التشکیک از نظر درجات با یکدیگر متفاوت اند، تالی فاسدی هم پیش نمی آید چون همه اش ممکن است، نکته اینجاست، اما اگر یک چیزی را می گوئید درجه اعلاى او واجب است غیر آن درجه ممکن است در عین حال یک حقیقت است، اینکه گفته شود درجه اعلى واجب یعنی وجوب وجود دارد، درجات دیگر ممکن یعنی عدم وجوب وجود، در عین حال یک حقیقت است، آنوقت لازمه اش این است که در یک حقیقت وجوب وجود فرض کردید و عدم وجوب وجود، و این با یکدیگر تناقض دارد، بایستی قائل به تناقض شوید یا بایستی بگوئى که ممکن الوجود نداریم که اینک در عرفان به همین جا می رسند، در ممد الهمم شرح فصوص الحکم آنجا اینچنین است که اصلا صحبت از ممکن الوجود از باب سرگرمی است ممکن الوجودی نداریم، نه بالغیر واجب است حقیقتش خودش است، همین طور که از درر نقل کردیم که تنزل از صقع ربوبی است، وقتی چیزی از صقع ربوبی تنزل کرده است دیگر نمی تواند که این تنزل یافته از صقع ربوبی ممکن باشد لذا ایشان گفتند که محصل مطلب این است که بحث از حدوث و قدم در ارتباط با وجودات بحث بی مبنایی است سالبه منتفی است به انتفاء موضوع به خاطر اینکه چیزی نیست که ما بحث از حدوثش بکنیم ماهیات که اعتباریات محض اند کسر اب هستند و وجودات هستند، وجودات هم تنزل یافته از صقع ربوبی، و به تعبیر دیگری از بیانات مرحوم علامه طباطبائی در روش رئالیسم، معلول وجود نازله علت است، وقتی وجود نازله علت شد پس در حقیقت اشتراک دارد با علت، بنابر این

مثال به نور گفتن در ارتباط با مسئله وجود و بحشی که داریم این مثال در ارتباط با بحث مناسب نیست چون تالی فاسد ندارد، چه اینکه نور همه اش ممکن است، منتهی به تناقض نمی شود، یا نفی ممکن نمی شود، چون همه اش ممکن است و مشکل ندارد، ممکن است و ذو المراتب و الدرجات است و مراتبش مختلف است ولی در واجب و ممکنات دیگر و کائنات این تالی فاسد دارد که هم در یک حقیقت و جوب وجود فرض کردید که درجه اعلا باشد و هم عدم و جوب وجود که در مراتب بعدی باشد و جوب وجود و عدم و جوب وجود در حقیقت واحده می شود تناقض، یا باید قائل به تناقض شوید یا باید بگوئید ممکنی در نیست، و بالنتیجه پاسخش داده شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ